

بررسی متغیرهای تبیینی در رهیافت سیاسی انقلاب اسلامی

صداقت شفیق زاده حور

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی، پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی
shafizadehhor@gmail.com

چکیده

انقلاب نقطه عطفی در تاریخ بشری است که به صورت دگرگونی‌های سریع و بنیادین اتفاق می‌افتد؛ به طوری که در مدت کوتاهی چارچوب و ساختارهای موجود در جامعه - به ویژه ساختار سیاسی آن - دگرگون می‌شود. تبیین انقلاب ایران نیز به عنوان یکی از پدیده‌های سیاسی مهم در اواخر قرن بیستم با رهیافت‌های متعدد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انجام شده است. نویسنده این مقاله سعی دارد با رهیافت سیاسی، متغیرهای ملی و فراملی مؤثر در وقوع انقلاب ۵۷ را بررسی کند و مانند یکی از رویکردهای رایج در حوزه تبیین انقلاب، گونه‌های مختلف این رهیافت را بررسی کند. سؤال اصلی مقاله: متغیرهای ملی و فراملی سیاسی مؤثر در وقوع انقلاب اسلامی کدام‌اند؟

برای انجام پژوهش از روش تحلیلی و مطالعات اسنادی استفاده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که متغیرهای ساختار استبدادی نظام سیاسی (شخصی بودن قدرت، فقدان آزادی سیاسی، سرکوبگری)، فساد دستگاه اداری - سیاسی (ارادت‌پروری و غیررسمی بودن روابط، فساد مالی و اخلاقی)، خنثی‌سازی و ناکارآمدی ارتش، توسعه نامتوازن سیاسی - اقتصادی، و وابستگی شاه به آمریکا در شکل‌گیری و تسریع انقلاب اسلامی نقش مؤثری داشتند.

واژگان کلیدی: تبیین سیاسی؛ متغیرهای ملی و فراملی؛ انقلاب اسلامی؛ سلطنت پهلوی.

طرح مسئله

تبیین‌های انقلاب در حوزه سیاست و قدرت شامل متغیرهای ملی و فراملی است. متغیرهای ملی شامل اختلاف و انشعاب در درون دستگاه حاکمیت از یکسو و اختلاف بین مردم و دستگاه حاکمیت از طرف دیگر است. در سطح متغیرهای فراملی - که مربوط به پدیده بعد از استعمار است - دیگر، تغییر و تحولات در عرصه سیاسی صرفاً بر تصمیمات و اقدامات مسئولان حکومتی مبتنی نیست و قدرت ملی بر حمایت و عدم حمایت و نوع سیاست‌های حمایتی بین‌المللی و همچنین توازن و عدم توازن قدرت‌ها در سطح بین‌المللی هم مبتنی هست. درباره متغیرهای ملی دو نوع رویکرد کلی مطرح است: نخست آن که انقلاب، محصول نبود آزادی و پاسخگونی نبود مسئولان حکومت به مطالبات مردم است؛ یا به عبارتی انقلاب محصول استبداد است. دوم آن که انقلاب، ناشی از ناتوانی حکومت در سرکوب مخالفان است؛ یعنی اگر حسی ایجاد شود که نافرمانی هزینه بالایی ندارد، بستر و زمینه انقلاب فراهم است. متغیرهای فراملی، همان تحولات جهانی هستند که بر کشورها تأثیر می‌گذارند و بر این اساس حکومت و سیاست صرفاً موضوعی داخلی نیست. تأثیر قدرت‌های جهانی بر اوضاع داخلی، ثبات و بی‌ثباتی، و تغییر و تحولات بنیادی در چند حالت قابل طرح است. برخی مواقع تحولات بین‌المللی به نحوی است که قدرت ملی زیر فشار قدرت‌های فراملی و به ناچار به اجرای طرح‌ها و برنامه‌های اصلاحات و توسعه داخلی تن می‌دهد و این موضوع در نهایت باعث برهم خوردن تعادل و توازن داخلی می‌شود. برخی مواقع به علت حوادثی که در سطح بین‌المللی اتفاق می‌افتد توان حمایتی فراملی از کشورها کاهش می‌یابد و یا به تغییر موضع و سیاست‌های حمایتی کشورهای پشتیبان منجر می‌شود؛ این موضوع باعث تقویت توان مخالفان داخلی حکومت می‌شود. چنین موضوعی برای حاکمان وابسته - به ویژه حاکمان وابسته به ابرقدرت‌های جهانی - بسیار خطرناک است. در بررسی علل زمینه‌ساز تغییر و تحولات بنیادی، تئوری توطئه هم مطرح است که بارزترین تبیین سلطنت‌طلبان در عرصه سیاست است؛ بدین معنا که انقلاب، محصول قدرت پشت‌صحنه است و

کل ماجرای تحولات در عرصه قدرت و سیاست، نشئت گرفته از یک مرکز قدرت است. همچنین نحوه مدیریت مشکلات اقتصادی و اجتماعی در عرصه سیاست و تأثیر آن بر وضعیت کلی جامعه مهم است. در تبیین‌های انقلاب در عرصه سیاست، از متغیرهای اقتصادی و اجتماعی در حد توضیح مسئله و عوامل زمینه‌ساز انقلاب استفاده می‌شود.

فرضیه: فرضیه‌های این پژوهش عبارت‌اند از: ۱- استبدادی بودن دستگاه حاکم و پاسخگونی نبودن به مطالبات مردم و نبود آزادی از عوامل فروپاشی رژیم پهلوی بوده است. ۲- ناکارآمدی و فساد دستگاه اداری - سیاسی یکی دیگر از عوامل فروپاشی رژیم پهلوی محسوب می‌شود. ۳- ناکارآمدی و خنثی‌سازی ارتش یکی از مهم‌ترین علل سقوط رژیم پهلوی بود. ۳- اقدامات شاه برای توسعه اقتصادی و اجتماعی، با این کاستی همراه بود که متناسب با آن، توسعه سیاسی برای جلب مشارکت و پذیرش اقبال جدید، صورت نگرفت و شاه با مردم و یا نیروهای معترض و مخالف روبه‌رو شد. به عبارتی شاه قربانی تلاش‌های وافر شد که برای توسعه و مدرن‌کردن کشور به خرج داد چون این تلاش‌ها بیش‌ازحد گسترده و شتابان و البته مستبدانه بود. ۴- انقلاب ایران محصول آمریکا است و شاه قربانی منازعه سیاسی سیاستمداران و سران داخلی آمریکا شده است.

چارچوب نظری

به لحاظ نظری در رهیافت سیاسی به پدیده انقلاب سه دیدگاه نظری وجود دارد: الف. دیدگاهی که انقلاب را از موضع قوت یا ضعف رژیم حاکم در رویارویی با چالشگران قدرت توضیح می‌دهد. این رویکرد، وجه غالب مطالعات موجود در رهیافت سیاسی را تشکیل می‌دهد و بیشتر به ضعف‌های (ساختاری، اطلاعاتی، استراتژیکی، روحی - روانی و...) هیئت و نظام سیاسی حاکم معطوف است تا قوت‌های جبهه انقلابی. به عبارت دیگر، در این نوع مطالعات، فروپاشی رژیم حاکم و پیروزی معارضان قدرت، برآیند ضعف‌های جبهه حاکم است و نه قوت جبهه معارض.

ب. دیدگاهی که انقلاب را از موضع قوت و چیرگی نیروی‌های انقلابی در مخالفت با رژیم حاکم توضیح می‌دهد. در این رویکرد، به‌جای توضیح انقلاب از زاویه ضعف‌های رژیم حاکم، بر قوت نیروی‌های انقلابی و چگونگی و چرایی برتری آنان تأکید می‌شود.

پ. دیدگاهی که انقلاب را با ارجاع به چندوچون نیروهای خارجی و اوضاع بین‌المللی مؤثر بر قدرت داخلی در وضعیت انقلابی توضیح می‌دهد (معمار، ۱۳۸۸). هرکدام از این دیدگاه‌ها از زاویه متفاوتی به تبیین انقلاب اسلامی پرداخته‌اند و به متغیرهای خاصی در تبیین آن توجه کرده‌اند. پژوهش حاضر با مروری بر مهم‌ترین تئوری‌های دیدگاه‌های گفته‌شده تلاش می‌کند تا مهم‌ترین متغیرهای مطرح در تئوری‌های مذکور را در دو دسته ملی و فراملی از یکدیگر تفکیک کند و آن‌ها را در تبیین سیاسی انقلاب اسلامی به‌کار گیرد.

محققان در موارد متعددی در تبیین انقلاب‌ها، از نظریات ماکس وبر - یکی از متفکران بزرگ قرن نوزده - استفاده کرده‌اند. وبر در بررسی‌های جامعه‌شناسی سیاسی برای اولین بار واژه سلطانیسم را به‌کار برد و مراد او بیشتر نظام‌های پاتریمونیال در خاور نزدیک بود. هر قدر اعمال سلطه در نظام‌های اقتدارگرا، بیشتر به رأی و اختیار حاکم مبتنی شود، خصایص سلطانیسم در آن بیشتر می‌شود؛ بنابراین ممکن است یک فرمانروا در مقطع یا مقطعی از حکومتش صرفاً پاتریمونیال (پدرسالار) باشد و در مقطعی به‌صورت سلطانیست (خودکامه) عمل کند.

سلطانیسم با نئوپاتریمونیالیسم^۱ مترادف است؛ به‌همین دلیل برخی تحلیلگران از اصطلاح سلطانیسم و برخی دیگر از واژه نئوپاتریمونیالیسم برای نامیدن دولت‌های پهلوی استفاده می‌کنند و تمرکز ویژه این تحلیلگران نیز بر بررسی دولت سلطانیسم پاتریمونیالی است (شهابی و لیز، ۱۳۸۰، صص ۸-۱۱). به‌دلیل میراث ویرانگر نظام سلطانی از قبیل فساد جامعه و عدم مشروعیت افراد و نهادها، فقدان دستگاه بروکراسی، وجود قدرت نظامی سرکوبگر، گستردگی عادات خشونت، بی‌اعتمادی و نبود هم‌بستگی اجتماعی، آینده این

نوع نظام‌ها مبهم است و به دلیل بحران حاکمیت - به‌ویژه هنگامی که با مسائل جدی فرهنگی و ایدئولوژیکی روبه‌رو شوند - به‌سرعت فرومی‌پاشند.

همان‌طور که گفته شد در رهیافت سیاسی تبیین انقلاب می‌توان از متغیرهای اقتصادی و اجتماعی در حد توضیح مسئله و عوامل زمینه‌ساز بحران در قدرت سیاسی سود جست. طبق نظریه «دولت تحصیلدار یا رانتی» چون درآمدهای دولت برخلاف اقتصاد تولیدمحور، از منابع طبیعی در دسترس مانند نفت به دست می‌آید، دولت یا دستگاه حاکم به نیروی انسانی مولد داخلی نیازی نمی‌بیند؛ بنابراین این دولت‌های مستقل از جامعه که حتی بخش خصوصی اقتصاد داخلی را نیز به خود وابسته می‌کنند - به‌ویژه در شرایطی که بازار عرضه منابع طبیعی و درآمدهای حاصل از آن مشکلی ندارد و فشار مالیاتی بر مردم نیست - قدرتی انحصاری پیدا می‌کنند و به دخالت دادن گروه‌ها و طبقات مختلف و یا ایجاد دموکراسی و نهادهای دموکراتیک در قدرت نیازی نمی‌بینند (شکاری، ۱۳۷۹، صص ۳۱-۳۴) و این موضوع ساختار استبدادی، خودکامگی و بی‌قانونی حکومت رادربیی دارد که ناشی از انحصار مالکیت در دست دولت و وابستگی مردم به دولت است (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲، صص ۱۴-۱۹).

با رویکردی مثبت و در حالت خوش‌بینی، چون دستگاه حاکم در این ساختار اقتصادی از مردم مالیات نمی‌گیرد و درآمدهای دولتی را برای تأمین رفاه عمومی به جامعه تزریق می‌کند، غالباً با چالشی اجتماعی روبه‌رو نخواهد شد؛ ولی تهدیدها و آسیب‌هایی نیز متوجه این دولت رانتی هست. نخست این‌که در ساختار دولت رانتی، گروه تحت‌الحمایگان دولت، بزرگ‌ترین و بیشترین منافع و مزایا را دریافت می‌کنند و در مقابل، جمعیت روستایی کمترین بهره‌مندی را دارند (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۴). فساد مالی و اداری و وابستگی دولت - که حمایت دستگاه حاکم را نیز دارند - سبب نارضایتی مردم و نهایتاً گریبان‌گیر دولت خواهد شد؛ نظیر باندهای و شبکه‌های هزارفامیل پهلوی (درویشی سه‌تالنی، ۱۳۷۷، ص ۲۰). تبیین دیگر به تئوری تهدید ناشی از توقعات فزاینده، و محرومیت نسبی از انقلاب مربوط است. به‌محض این‌که درآمد ناشی از عرضه منابع طبیعی نظیر نفت - که به‌شدت تحت تأثیر مناسبات جهانی است - کاهش یابد، کاهش توان دولت در عرضه خدمات و تأمین رفاه عمومی رادربیی دارد و در نهایت باعث نارضایتی مردم می‌شود (ر.ک به پناهی، ۱۳۹۱، صص ۲۶۸-۳۰۰).

در نظر جانسون، انقلاب یک حالت پاتولوژی^۱ (آسیب‌شناختی) محسوب می‌شود که حاصل ناتوانی و شکست یک نظام اجتماعی است. وی تأکید دارد که برخلاف جنگ که خشونت بین دو نظام است، انقلاب شکلی از خشونت اجتماعی است که از بطن نظام اجتماعی زاده می‌شود. جانسون برای بروز انقلاب دو رشته‌علل را لازم می‌داند که عبارت‌اند از:

الف. فشارهایی که به وسیله نظام اجتماعی غیرمتعادل ایجاد می‌شوند؛

ب. رفتار رهبران سیاسی. این علل به‌ویژه به توانایی رهبران در ایجاد تحولات قاطع در شرایط عدم تعادل اجتماعی مربوط است (جانسون، ۱۳۶۳، صص ۹۶-۹۷).

زمانی که جامعه با حالت عدم تعادل اجتماعی، رکود قدرت و فقدان اعتبار سیاسی مواجه می‌شود، اساس روابط اجتماعی به استفاده از ابزار انحصاری اعمال خشونت‌آمیز محدود می‌شود و در این حالت، شرط کافی برای انقلاب ناتوانی نخبگان در حفظ انحصار خود بر قوه قهریه است (جانسون، ۱۳۶۳، ص ۱۰۳).

اصلی‌ترین متغیر تبیینی در رهیافت سیاسی به انقلاب‌ها، به دستگاه اجبار و سرکوب حکومتی مربوط است که تعیین‌کننده سرنوشت چالش قدرت بین گفتمان‌های رقیب و وضعیت حاکمیت چندگانه تلقی می‌شود. منظور از دستگاه سرکوب، مجموعه سازمان‌ها و نهادهای اطلاعاتی، نظامی و امنیتی است. عموم رژیم‌های سیاسی از نظامی‌ترین آن‌ها تا دمکرات‌ترین آن‌ها، در هنگام مقتضی چاره‌ای جز به‌کارگیری ابزار سرکوب علیه تهدیدهای موجود ندارند. پس از تصمیم‌گیری به استفاده از ابزار سرکوب علیه مخالفان، کارآمدی چنین ابزاری مشخص می‌شود. این کارآمدی به عواملی مانند ویژگی‌های دستگاه سرکوب، جایگاه آن در سیستم حکومتی، و زمینه به‌کارگیری این ابزار سرکوب وابسته است. منظور از «ناکارآمدی»، داشتن ویژگی «ضعف» و یا «نابازدارندگی» قوای سرکوب است. ضعف دستگاه سرکوب به معنای ناتوانی و نقصان دستگاه سرکوب به لحاظ تجهیزات، آموزش، ساختار، فرماندهی و... است که با مشخصه‌هایی مانند سرپیچی، فرار، بی‌طرفی و حتی اعلام هم‌بستگی نیروهای

1. pathology

سرکوب با نیروهای انقلابی، اعلام انحلال برخی نهادهای سرکوبگر و افزایش آزادی سران اپوزسیون بر اثر فشار مخالفان حکومت پدیدار می‌شود و نابازدارندگی به معنای ناتوانی قوای قهریه در سرکوب موفقیت‌آمیز معارضان قدرت، صرف‌نظر از تعداد و توان دستگاه سرکوب و ضعف یا قوت درونی آن است؛ یعنی این احتمال هست که منشأ ناکارآمدی دستگاه سرکوب در ویژگی‌های جبهه معارض و انقلابی باشد و با وجود قوت و قدرت دستگاه سرکوب و حتی اعمال سرکوب با تمام لوازم و امکانات، این دستگاه قدرت بازدارندگی لازم را نداشته باشد و نتواند سد راه جنبش انقلابی شود (معمار، ۱۳۸۸). جانسون نیز معتقد است که عواملی مانند تماس‌های دوستانه اعضای ارتش با عامه مردم، وضعیت نامطلوب خدمتی یا درگیری فرماندهان، مجادله فرماندهان روی نحوه مواجهه با عدم تعادل، و عدم قاطعیت نخبگان حکومتی، باعث ضعف و ناکارآمدی ارتش می‌شوند (جانسون، ۱۳۶۳، ص ۱۲۴).

هانتینگتون در کتاب «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» (۱۹۶۰) به تبیین ناپایداری سیاسی در کشورهای در حال توسعه می‌پردازد و معتقد است که ریشه اصلی ناپایداری سیاسی در این‌گونه جوامع، بی‌توجهی به سامان سیاسی است و انقلاب نیز به‌عنوان نوعی از ناپایداری سیاسی و دگرگونی سریع و بنیادی در جامعه‌ای بسیار سنتی یا بسیار مدرن اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه در جوامعی رخ می‌دهد که نوعی تحول اجتماعی و اقتصادی را تجربه کرده باشند (هانتینگتون، ۱۳۷۵، ص ۳۸۷). در این جوامع فرآیندهای تحول و نهادمندی سیاسی از فرآیند دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی عقب می‌افتد و حکومت توان جذب نیروهای اجتماعی جدید دارای آگاهی سیاسی و اجتماعی زیاد را - که تقاضای فزاینده‌ای برای مشارکت سیاسی و بیان دیدگاه‌ها، تحقق خواسته‌ها، نظارت و نقد قدرت را دارند - ندارد و بدین‌صورت، روند سریع تحولات اجتماعی - اقتصادی ناشی از فرآیند نوسازی، بین تقاضای مشارکت سیاسی و نهادمندی سیاسی شکاف ایجاد می‌کند و باعث نارضایتی و بحران یا وضعیت ناپایدار سیاسی و انقلاب می‌شود (پناهی، ۱۳۹۱، ص ۲۴۳). پرواند آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» با این دیدگاه و با طرح تئوری توسعه نامتوازن به تبیین انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ می‌پردازد. فوران نیز در بخشی از مدلی که

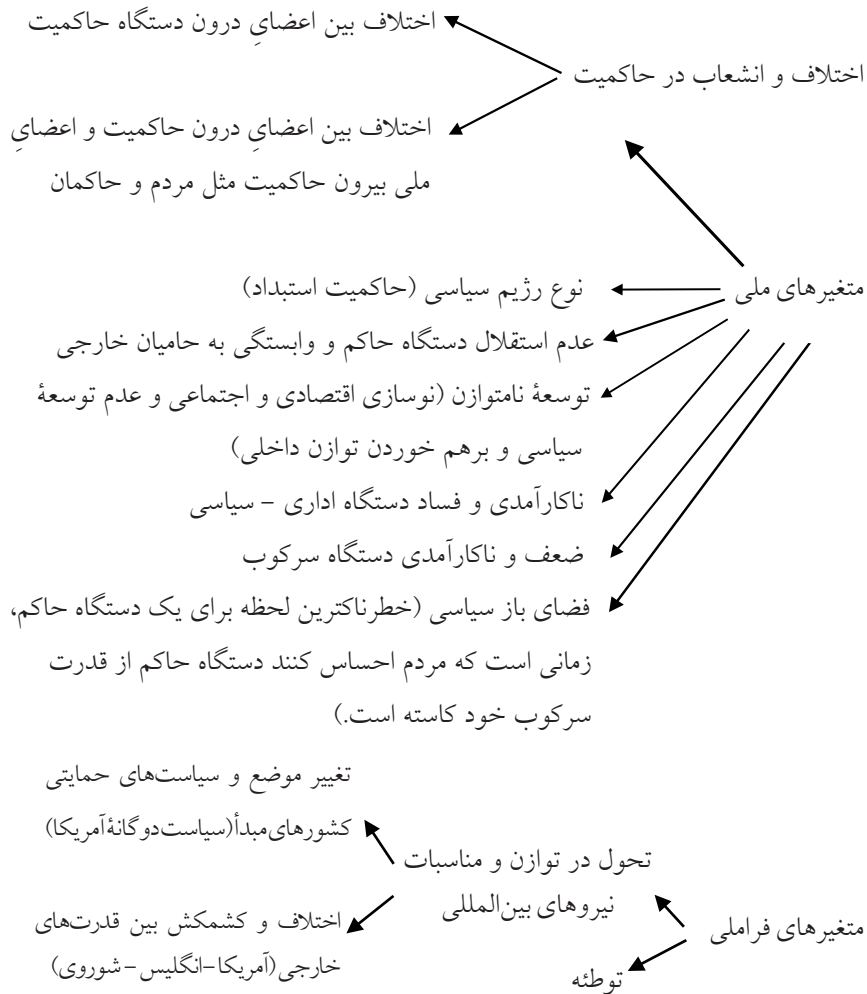
برای تبیین انقلاب اسلامی مطرح کرده‌است بر وجود مشکلات ساختاری حکومت، مانند مشکلات ناشی از توسعه و ابسته، حضور فراگیر دولت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص تأکید دارد که به ایجاد فرهنگ سیاسی مخالف حکومت منجر شد و رکود اقتصادی و گشایش جهانی و تغییر سیاست کشورهای حامی [سیاست حقوق بشری کارتر] نیز باعث ائتلاف طبقات مختلف و قیام انقلابی شد (فوران، ۱۳۹۲، ص ۳۳).

فشارهای بین‌المللی را در ایجاد انقلاب‌ها نمی‌توان نادیده گرفت. این فشارها همواره عاملی مهم در ایجاد بحران‌های انقلابی بوده‌اند. چنین فشارهایی به‌ویژه در جهان معاصر اهمیت بیشتری داشته‌اند، چون ابرقدرت‌های بین‌المللی (ایالات متحده و اتحاد شوروی سابق) در تعقیب استراتژی ژئوپلیتیک خود در صدد حمایت یا تضعیف رژیم‌ها در دولت‌های در حال توسعه برآمده‌اند؛ ولی تلاش ایالات متحده برای حمایت از متحدان منطقه‌ای خود در ویتنام، نیکاراگوئه، ایران و فیلیپین به دلیل نوسان در سیاست‌های حمایتی و اهداف متناقضش، به وقوع انقلاب‌ها انجامید. درباره چگونگی آسیب‌پذیری دولت‌ها از سیاست‌های حمایتی سلطه‌آمیز آمریکا می‌توان گفت که اولاً جریان کمک‌های عظیم خارجی و نظامی، غالباً نیاز رئیس‌اجرائی دولت‌های مورد حمایت را به ایجاد پایگاه حمایتی داخلی از بین می‌برد و بدین صورت وابستگی حکومت را به ایالات متحده شدت می‌بخشد (مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ۱۳۸۷، صص ۱۱۵-۱۱۶). دوم این‌که آشکارشدن وابستگی ریاست‌اجرائی حکومت به کمک ایالات متحده آمریکا، نخبگان داخلی را خشمگین می‌کند و مخالفت ملی‌گرایان را در برابر رژیم برمی‌انگیزد. به عبارتی مخالفت با ریاست‌اجرائی، با مخالفت با ایالات متحده و ادعای حق تعیین سرنوشت ملی مترداف می‌شود و سوم این‌که ایالات متحده به دنبال افزایش وابستگی ریاست‌اجرائی به کمک‌های خود، سیاست داخلی خاصی را نیز به ریاست‌اجرائی تحمیل می‌کند که به آزادی‌های سیاسی بیشتر و تضعیف قدرت دیکتاتوری منجر می‌شود (مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ۱۳۸۷، صص ۱۱۵-۱۱۶). بدین صورت، نوسان حمایت خارجی - به دلیل دنبال کردن منافع ملی خودش - از حکومت اعتمادبه‌نفس و پایگاه داخلی نخبگان حاکم را تضعیف می‌کند.

تئوری توطئه یا به تعبیری توهم توطئه تعریف‌های متفاوتی دارد و به‌طور کلی، نه نظریه‌ای مدون دارد و نه نظریه‌پردازانی رسمی؛ بلکه به‌عنوان یکی از عناصر اصلی فرهنگ سیاسی جوامع، از رفتار، داوری و ارزیابی‌های مردم عادی تا نوع نگاه سیاست‌مداران برگرفته می‌شود. در تعریف کلی و عمومی توطئه می‌توان گفت که نقشه و عمل توافق‌شده پنهانی یا آشکار گروه یا گروه‌هایی است برای هدفی خیانت‌آمیز، جنایت‌بار، غیرقانونی و غیررسمی، غیرعرفی و غیراخلاقی یا هدفی قانونی و رسمی با استفاده از ابزارهای غیراخلاقی و غیرعرفی که برای تأمین منافع شخصی یا گروهی توطئه‌گران انجام می‌شود (قاضی‌مرادی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۴). به‌عبارتی توطئه یک تبیین عمومی فراگیر و مشترک برای بیان علت پدیده‌های متفاوت اجتماعی و سیاسی است که اصالت ندارند و به ایدئولوژی خاصی منحصر نیستند.

چارلز تیلی جامعه‌شناسی است که آشکارا رهیافت خود را در تبیین انقلاب، سیاسی می‌نامد. او انقلاب را به‌عنوان یک پدیده خرد سیاسی-اجتماعی در چارچوب کلان‌دگرگونی‌های اجتماعی بررسی می‌کند. مدل کلان‌تیلی در این مطالعه، شیوه عمل جمعی و یا به‌طور خاص چگونگی مبارزه سیاسی است. او در این مدل سیاسی سه گروه مشخص را تمییز می‌دهد که در حال مبارزه برای قدرت هستند: حکومت که درصدد حفظ قدرت برای خود است، گروه‌های رقیب درون نظام که با حکومتیان بر سر به‌دست‌گرفتن قدرت مبارزه می‌کنند و رقبای ستیزه‌جوی خارج از نظام که تلاش می‌کنند تا به قلمرو نظام سیاسی و قدرت وارد شوند (خرمشاد، ۱۳۸۳).

متغیرهای سیاسی محوری ملی و فراملی مؤثر در تبیین انقلاب



نوع رژیم سیاسی و بروز انقلاب اسلامی

رژیم پاتریمونیال و سلطانی نظام‌هایی هستند که قدرت سیاسی در آن‌ها کاملاً در دست فرمانده یا دیکتاتوری‌ای متمرکز است که به هیچ گروه باثبات سیاسی اجازه استقرار در جامعه نمی‌دهد (حجاریان، ۱۳۷۴، ص ۴۸). مهم‌ترین ویژگی‌های حکومت‌های سلطانی

- که بر مشخصات دولت‌های پهلوی به‌ویژه پهلوی دوم نیز منطبق است - عبارت‌اند از: پایگاه اجتماعی محدود: فرمانروایان نظام‌های سلطانی نخستین بار با حمایت گروه‌های کاملاً مشخص به قدرت می‌رسند. نظام‌های سلطانی به دلیل پایگاه اجتماعی محدود به قدرت خارجی متکی‌اند. رهبران نظام‌های سلطانی حمایت ابرقدرتی خاص را جانشین پایگاه قدرت داخلی می‌کنند و فاقد پایگاه توده‌ای خاص خود هستند و به شدت در برابر بسیج توده‌ها علیه رژیم به‌دست‌نخبان داخلی آسیب‌پذیرند (مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ۱۳۸۷، ص ۱۱۸). به‌طور مثال دربارهٔ ارتباط نزدیک رهبران نظام سلطانی ایران با ایالات متحده آمریکا تردیدی وجود ندارد.

خودکامگی (ریاکاری قانونی): ظاهر قانونی نظام‌های سلطانی به این معناست که آن‌ها به قوانین اساسی احترام می‌گذارند، ولی فرمانروایان پاتریمونیل که مدعی اقتدار سنتی هستند بر نظام‌های سیاسی مبتنی بر قواعدی که به لحاظ تاریخی به صورت قانون درآمده‌اند - به‌ویژه قوانین عرفی - تکیه می‌کنند و عموماً قوانین اساسی مدرن را نادیده می‌گیرند (شهابی و لینز، ۱۳۸۰، صص ۴۴-۴۵). حفظ ظاهر دموکراتیک نظیر داشتن مجلس (ملی و سنا)، برگزاری انتخابات، ایجاد احزاب، اتحادیه‌ها و دیگر ابزارها و نهادهای دموکراسی بخشی از ویژگی نظام‌های سلطانی است، ولی درحقیقت حاکمیت و قدرت واقعی در دست حکومت است و همهٔ نهادهای دموکراسی به‌طور مستقیم و غیرمستقیم زیر نظارت حکومت فعالیت می‌کنند.

کیش‌گرایی یا شخصیت‌گرایی: رهبران نظام‌های سلطانی دوست دارند متفکران بزرگی به‌شمار آیند و کتاب‌های بسیاری را با سخنرانی‌ها و عکس‌هایشان پر کنند، مانند: کتاب‌های «انقلاب سفید» و «به‌سوی تمدن بزرگ» از محمدرضا پهلوی. یا تفکر خودشیفتگی دارند مانند: لقب آریامهر برای محمدرضا شاه پهلوی، و یا آرزوی تعالی بخشیدن به افتخارات باستانی ملت را دارند، مانند: تأکید شاهان پهلوی بر میراث باستانی ایران.

گرایش به دودمان‌گرایی و ایجاد شبکهٔ حامی‌پرور: منظور از دودمان‌گرایی نقش برجستهٔ اعضای خانوادهٔ حکومت در این نظام‌هاست؛ چنان‌که اعضای خانوادهٔ پهلوی نظیر اشرف پهلوی، فرح و... نقش برجسته‌ای در حکومت - به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی - داشتند.

فساد: با بررسی نظام‌های سلطانی به نظر می‌رسد که یکی از ویژگی‌های ذاتی این نوع نظام‌ها فساد است؛ چنان‌که برخی، کلاینتالیسم^۱ را - به‌عنوان یکی از ویژگی‌های سلطانیسم - به فساد و قانون‌شکنی تعبیر می‌کنند (علمداری، ۱۳۷۷، ص ۱۲). این فساد شامل اختلاس و رشوه‌خواری در سطح گسترده به‌ویژه در رأس حکومت، شرکت خانواده پهلوی در سهام کارخانه‌ها و مؤسسه‌های خصوصی و دولتی، فساد اداری و اخلاقی و... می‌شد. جیمز بیل و رابرت اسپرینگ‌بورگ با بهره‌گیری از نظرات دورکیم درباره نظام‌های پاتریمونیا، رژیم شاه را نوع خاص و افراطی نظام‌های پاتریمونیا^۲ موسوم به اقتدار سلطانی می‌دانند. این نوع حکومت متکامل نظام‌های سیاسی پاتریمونیا است و چند ویژگی مهم دارد. مثل شخصی بودن موضوع سیاست و اصل انحصاری قدرت، بدین معنا که قدرت سیاسی به‌طور کامل در دست یک دیکتاتور متمرکز شده است که اجازه استقرار هیچ گروه باثبات سیاسی را - که دارای امتیاز ویژه‌ای باشد - در فضای سیاسی نمی‌دهد و چنین دیکتاتوری به امتیازهای دسته‌جمعی برای افسران نظامی و یا طبقات ممتاز اقتصادی و اجتماعی قائل نیست. در چنین حکومتی حوزه اختیارات دیکتاتور هر سه جنبه قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی را دربرمی‌گیرد و دستگیری، محاکمه و مجازات افراد با قانون من‌درآوردی دستگاه سرکوب یا حتی بدون آن انجام می‌شود (درویشی سه‌تانی، ۱۳۷۷، ص ۱۶).

محمدرضاشاه خود را مالک تمام عیار و سرپرست کشور و رعایا (مردم) می‌دانست و این حق را برای خود محفوظ می‌دانست که از هر که بخواهد، بستاند و به هر که بخواهد، ببخشد و این نوع سیستم رانتهی همه‌چیز را دربرمی‌گرفت. با توجه به این که دولت محمدرضاشاه دولتی خودکامه بود، مبنای اطاعت از آن، نه سنت و نه ایدئولوژی و نه برخورداری از ویژگی‌های فرهنگی، بلکه آمیزه‌ای از منافع فردی و ارتباط‌های درباری

۱. Clientelism: کلاینتالیسم روابط غیررسمی میان حامی‌ها و پیروهاست که به مبادله حمایت سیاسی به دلیل منافع مادی می‌پردازند. به عبارتی یکی از مکانیزم‌های مهم کسب مشروعیت و گسترش پایه حمایت جمعی برای رژیم، ایجاد روابط کلاینتالیستی درون ساخت قدرت است که صرفاً باندبازی، سیاستمداران را به ایجاد ائتلاف‌های دلخواهانه وامی‌دارد. (عباسی، ۱۳۸۰).

بود. نظام‌های سیاسی درعمل مشروعیت خود را از طریق یک یا ترکیبی از عوامل مانند حفظ ارزش‌های مشترک، تأمین منافع مشترک و ابزار نظامی کسب می‌کنند. در دستگاه حاکمیتی رژیم پهلوی نیز نقش ابزار نظامی و سرکوبگری برجسته بود. محمدرضاشاه با اقدامات ضد مذهبی خود از قبیل هتک حرمت مراجع دینی و روحانیون، حمله به مراکز دینی، حذف سوگند به قرآن در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، تغییر تقویم از هجری شمسی به تقویم شاهنشاهی، رواج فساد و بی‌بندوباری، قدرت‌دادن به بهائیت و موضع‌گیری به نفع اسرائیل پایه‌های هرگونه ارزش مشترک بین خود و مردم را از بین برد. از طرف دیگر موفقیت شاه در پشت‌سر گذاشتن بحران‌هایی نظیر حکومت مصدق و واقعه پانزده خرداد، و همچنین افزایش قیمت نفت در دهه ۱۹۷۵، شاه را آن‌گونه مختار ساخت که حتی حاضر به دادن حداقل امتیازات به گروه‌های میانه‌رو و طبقات متوسط جامعه هم نبود و این مسئله باعث شد که حتی افراد و گروه‌هایی هم که داعیه ارزش‌های دینی و اسلام را نداشتند، منافع خود را در حفظ رژیم شاه ندیده بگیرند و به مخالفت با آن قیام کنند؛ بنابراین تنها چیزی که شاه و رژیمش می‌توانستند به‌عنوان پایه اصلی مشروعیت به آن تکیه کنند، ابزار زور و سرکوب بود (درویشی سه‌تلانی، ۱۳۷۷، صص ۱۶-۲۴).

بحران عدم مشروعیت ناشی از فساد اداری، و بروز انقلاب اسلامی

گونار میردال^۱ عقیده دارد که فساد اداری به موارد گوناگونی از انحراف یا اعمال قدرت شخصی و استفاده نامشروع از مقام و موقعیت شغلی قابل اطلاق است (عباس‌زادگان، ۱۳۸۸، ص ۱۵). از نظر تانزی^۲ فساد اداری به دلیل نقش وابستگی‌های اجتماعی و خانوادگی در تصمیم‌کارمندان است؛ بدین معنا که یک کارمند و مسئول دولتی در اتخاذ تصمیم‌های اداری تحت تأثیر منافع شخصی یا روابط و علایق خانوادگی و اجتماعی قرار می‌گیرد و از این مسیر مرتکب فساد می‌شود (حبیبی، ۱۳۷۵، ص ۲۵).

هر جا که قدرت متمرکز شود و همه بخش‌ها و قسمت‌های دولت، تابع و تسلیم یک

1. Gunnare Myrdall
 2. Tanzi

عامل اجرایی (حاکم) قدرتمند و غیرپاسخگو باشند و نتوان برای تصمیم‌گیری‌ها روال منطقی قابل‌پیش‌بینی‌ای ترسیم کرد و همچنین در وضعیتی که یک رویه نظارت و کنترل شدید بر رسانه‌ها و مطبوعات اعمال شود - در صورتی که می‌توان از آن‌ها به‌عنوان اهرم نظارتی عمومی بهره جست - فساد مالی و اقتصادی نیز وجود خواهد داشت (ربیعی، ۱۳۸۳، صص ۱۵-۱۸). بنابه رهیافت سیاسی، اساس فساد کلان بیش از آن‌که مؤلفه‌ای اجتماعی و اقتصادی باشد، ماهیتاً مقوله‌ای سیاسی است، زیرا پشتوانه‌اش قدرتی سیاسی است که به‌وسیله مکانیسم‌های دموکراتیک رقابتی و نظارتی قابل کنترل و تعدیل نیست. در هر جامعه‌ای که نهادهای نظارتی، احزاب سیاسی و نهادهای مدنی و صنفی قادر به نظارت و تأثیرگذاری بر خط‌مشی‌ها و تصمیم‌گیری‌های نهادهای حکومتی و تعدیل آن‌ها نباشند و نهادهای قضایی و اطلاعاتی نیز زیر نفوذ قدرت فائده سیاسی باشند، امکان تعمیق و پایداری مفاسد سیاسی بیش‌تر است (ربیعی، ۱۳۸۳، صص ۲۴). علاوه بر این‌ها یکی از شیوه‌های رایج فساد در کشورهای جهان سوم پدیده‌ای به نام خویشاوندپروری است که به گماردن افراد مدنظر حکومت در پست‌های کلیدی و به‌اصطلاح نان‌آب‌دار اشاره دارد. پدیده حامی‌پروری در مراکز حساس، یا از طریق افراد قدرتمند در سمت‌های سیاسی و مقام‌های حزبی انجام می‌شود یا شبکه‌های قدرت اقتصادی اقدام به حمایت از افراد مدنظر و رشد دادن آن‌ها در سمت‌های کلیدی می‌کنند (ربیعی، ۱۳۸۳، صص ۹۴-۹۵). درباره تبعات فساد می‌توان گفت که فساد همچون غده‌ای سرطانی است که آسیب‌های بسیاری را بر جامعه و کشور وارد می‌کند. فساد، مانع ثبات سیاسی - اقتصادی و پیوستگی اجتماعی و نیز مانع توسعه اقتصادی کشور (به‌دلیل تخریب رقابت سالم در بازار) می‌شود. وجود فساد و استمرار آن باعث کاهش اعتبار اجتماعی و حیثیت نظام اداری به‌دلیل از دست رفتن اعتماد مردم به نهادهای حکومتی و دستگاه‌های اداری و در نتیجه کاهش احترام و مشروعیت نظام سیاسی و ایجاد و افزایش فاصله و درنهایت، بیگانگی بین توده مردم و حکومت‌گاران می‌شود.

براین اساس می‌توان گفت که یکی از عوامل مهمی که به تزلزل بنیان‌های حکومت پهلوی و بحران مشروعیت آن منجر شد فساد اخلاقی و مالی بود و علت آن‌هم، ارادت‌پروری در مقابل لیاقت‌سالاری و یا اصل حاکمیت روابط به‌جای ضوابط بود.

در حکومت پهلوی روابط خویشاوندی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و خانواده پهلوی بیش از هر گروه و یا دسته دیگر با شاه در تماس بودند و بر تصمیمات او اثر می‌گذاشتند و از مزایای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بهره می‌بردند؛ در نتیجه بیش از دیگران در امور سیاسی و اجتماعی مؤثر بودند. علاوه بر خانواده سلطنتی شاه، خانواده نخبگان تجاری - بازرگانی حرفه‌ای هم در سیاست نفوذ داشتند. به طور کلی طبقه بالای جامعه در دوره حکومت پهلوی، شبکه‌ای وسیع و به هم پیوسته از خانواده‌های سلطنتی را دربرمی‌گرفت که معمولاً هزارفامیل نامیده می‌شوند. اعضای این خانواده‌ها با گردانندگان دستگاه‌های دولتی رابطه داشتند و از طریق حکومت به مشاغل سیاسی و خصوصی می‌رسیدند و این چرخش قدرت به سهولت انجام می‌شد. همچنین در رژیم پهلوی به دلیل ساخت شخصی قدرت و حکومت، دستگاه سیاسی دستخوش انواع بده‌بستان‌های بانندی و گروهی بود. مهم‌ترین عملکرد باندا یا محفل، ساخت شبکه‌ای از روابط شخصی بود که اعضای آن در تلاش‌های سیاسی و اقتصادی یاری می‌داد. مثلاً اگر یکی از اعضای به سمت وزارت منصوب می‌شد، دیگر اعضای باندا یا محفل به پیشرفت خود امیدوار می‌شدند. علاوه بر فساد اداری، فساد مالی و اخلاقی و قاچاق منابع ملی هم از جمله فسادهایی بودند که شاه و دربار و طبقات بالای جامعه انجام می‌دادند (درویشی سه‌تانی، ۱۳۷۷، صص ۱۹-۲۰). در نتیجه این عملکرد، رژیم پهلوی با اعتراض‌های گسترده مردمی و در نهایت فروپاشی روبه‌رو شد.

ناکارآمدی و خنثی‌سازی دستگاه سرکوب و بروز انقلاب اسلامی

با الهام از دیدگاه جانسون و تیلی و همچنین برخی تحلیلگران دیگر، مهم‌ترین عوامل ضعف و ناتوانی دستگاه سرکوب را می‌توان چنین خلاصه کرد: ضعف ساختاری، ضعف اطلاعاتی، ضعف تصمیم‌گیری، خطای استراتژیک، عدم خوداتکایی، تحلیل قوا بر اثر جنگ فرسایشی داخلی یا جنگ خارجی، و وضعیت نامطلوب خدمتی (معمار، ۱۳۸۰). در ادامه به تشریح چنین ویژگی‌هایی می‌پردازیم و با این رویکرد، چگونگی تأثیر نیروهای نظامی را در فروپاشی حکومت پهلوی بررسی می‌کنیم.

ضعف ساختاری: برخی از مهم‌ترین ضعف‌های ساختاری که می‌توانند موجب ضعف دستگاه سرکوب شوند، عبارت‌اند از:

ضعف فنی و ابزاری: یعنی مهیا نبودن تجهیزات کافی و متناسب با شورش‌های مدنی. ضعف سازمان‌دهی: عدم آموزش یا آموزش ناکافی یا آموزش نامتناسب برای مبارزه با اغتشاش‌های داخلی و قابل اعتماد نبودن مقام‌های حکومتی. ضعف فرماندهی: فرماندهی غیرمستقل، فاقد اختیارات کافی، ناکارآمد، بی‌ثبات، فاسد و در نتیجه ناتوان در تصمیم‌گیری برای ترکیب مناسبی از سازش و سرکوب، ترکیب اجتماعی نامناسب قوای سرکوب: درصد زیاد سرباز و وظیفه نسبت به نیروی کادر، فاصله اجتماعی اندک و ایجاد پیوندهای عاطفی میان قوای سرکوب و نیروهای انقلابی، و در نتیجه سست شدن قوای سرکوب (معمار، ۱۳۸۰).

ضعف اطلاعاتی: مهم‌ترین وظیفه نهادهای اطلاعاتی و امنیتی دستگاه سرکوب در هر حکومتی، تشخیص درست و به‌هنگام تهدیدهای پیش‌روی حکومت، برای اتخاذ استراتژی مناسب و متناسب در مقابله با آنها است. بر این اساس، تشخیص غلط و یا تشخیص ندادن عوامل اصلی، سطح، شدت، زمان و مکان تهدیدهای امنیتی، از متغیرهای تبیینی مهم در توضیح چرایی پیروزی انقلاب‌ها به‌شمار می‌رود.

ضعف استراتژی: داشتن راهبرد مشخص یا درپیش‌گرفتن راهبردی غلط برای مقابله با وضعیت انقلابی، سرانجام به تصمیم‌های نادرست و به‌کارگیری نامناسب قوای سرکوب در چنین وضعیتی می‌انجامد. برخی شاخصه‌های چنین وضعیتی عبارت‌اند از: تأکید بیش‌ازحد بر مقابله با تهدیدهای خارجی و غفلت از تهدیدهای داخلی (اپوزسیون قدرت)، عدم تناسب استراتژی اتخاذ شده با عمق و سرعت تحولات، درپیش‌گرفتن استراتژی‌های نامناسب با امکانات و وضعیت موجود.

وابستگی و نداشتن خوداتکایی و خودبستگی در امور امنیتی و تکیه بر نیروهای خارجی اغلب نتیجه اعتماد بی‌اندازه به قدرت‌های حامی برای تأمین امنیت هیئت حاکم است. چنین وضعیتی پیامدهای خطرناکی برای حکومت دارد که از جمله عبارت‌اند از: فراوانی و پراکندگی مراکز تصمیم‌گیری، اختلاف نظر بین تصمیم‌گیرندگان، بالاتر رفتن ضریب خطای تصمیم‌گیری، سلب سرعت عمل از قوای سرکوب، سردرگمی و ...

تضعیف قوا: قوای سرکوب حکومت گاهی ممکن است بر اثر شکست در جنگ خارجی یا در نتیجه درگیری با معارضان داخلی دچار ضعف و ناتوانی برای ختم غائله انقلابی به نفع خود شوند (معمار، ۱۳۸۰).

براین اساس یکی از مهم‌ترین مسائل عمده که در سقوط رژیم پهلوی مؤثر بود ساختار نیروهای مسلح رژیم شاهنشاهی بود. بدین صورت که شاه فرمانده کل نیروهای مسلح بود و هر یک از رؤسای نیروهای نظامی در موقعیتی خاص و به‌طور خصوصی با شاه ملاقات می‌کردند و شاه تصمیم‌گیر اصلی رژیم و ارتش بود و از طرفی وابستگی تام ارتش به شاه موجب انفعال سیاسی امرای ارتش می‌شد (مدیریت استبدادی) و فرصت را برای ابتکار و خلاقیت از بین می‌برد و این موضوع مانع هماهنگی مؤثر و اطلاع‌رسانی دقیق برای وحدت و انسجام ارتش می‌شد. شاه افراد خلاق و نخبه نظامی را که امکان داشت علیه خودش رقیب شوند، از ارتش حذف می‌کرد (ساختار متمرکز ارتش). همچنین در ارتش شاه نقش سربازوظیفه پررنگ‌تر بود. این سربازان که خودشان از متن جامعه معترض بودند، حالا به نیروی اجرایی تبدیل شده بودند. آن‌ها با توجه به وابستگی‌شان به ارزش‌های جامعه، به توده‌های معترض مردم پیوستند؛ بنابراین بخش عمده‌ای از ارتش، نیروی نظامی مقابله با معارضان نبود (عدم کادرسازی مناسب). نهادهای نظامی رژیم پهلوی عموماً برای نیازهای خارجی و نه داخلی برنامه‌ریزی شده بودند؛ بدین معنا که مأموریت تعریف‌شده برای ارتش با وضعیت انقلابی و شورش‌های توده‌ای داخلی مغایر بود. ارتش برای جنگ با دشمن خارجی و جنگ‌های چریکی تعلیم دیده بود و تاکتیک‌های لازم برای مقابله با شورش‌های مردمی را آموزش ندیده بود و در مهار بحران‌های شهری با خشونت نامناسب رفتار می‌کرد. همچنین کاربرد سلاح‌های کشنده باعث اوج‌گیری بحران می‌شد (نوع آموزش حرفه‌ای). (حاضری، ۱۳۸۸، صص ۵۰۰-۵۰۲)

مهم‌ترین عوامل نارضایتی در درون ارتش، سوءاستفاده مالی، قانون‌شکنی، رعایت نکردن عدالت در امور پرسنلی و وسایل رفاهی، و نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی درون ارتش و شکاف بین درجات نظامی بودند که به مشارکت نظامیان در تظاهرات خیابانی علیه خود رژیم پهلوی منجر شدند (سوءاستفاده سران ارتش).

یکی دیگر از عوامل ضعف ارتش به سیاست آمریکا مربوط بود. برژینسکی - مشاور امنیتی کارتر - مایل بود که شاه با استفاده از خشونت و زور شورش‌های خیابانی را کنترل کند، درحالی‌که سایروس وِنس وزیر امور خارجه آمریکا، با کاربرد خشونت و ابزار نظامی برای مهار وضعیت مخالف بود و معتقد بود که منافع بلندمدت آمریکا درگرو اتخاذ سیاست‌های دموکراتیک است؛ به‌دلیل این دوگانگی کارتر - رئیس‌جمهور وقت آمریکا - نمی‌توانست به‌طور قاطع تصمیم بگیرد (حاضری، ۱۳۸۸، صص ۵۰۰-۵۰۲). در ادامه به این موضوع به‌تفصیل پرداخته خواهد شد.

علاوه‌بر این عوامل، یکی دیگر از عوامل مؤثر در خنثی‌سازی ارتش پهلوی ضعف شخصیتی محمدرضاشاه بود. این موضوع را ماروین زونیس در کتابش «شکست شاهانه» مطرح می‌کند. این کتاب به روانکاوی شاه پرداخته‌است. زونیس معتقد است: شاه می‌توانست تظاهرات و اعتراضات مخالفانش را با یک ضربت نظامی یکسره کند و خود را بر سر قدرت نگه دارد؛ ولی شاه نمی‌توانست به‌طور قاطع تصمیم بگیرد و همه اقداماتش توأم با تردید و دودلی، نیمه‌کاره، دیر و غیرمؤثر بود. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که غرور و خودکامگی شاه و همچنین خوش‌بینی‌اش به تداوم حکومتش، آگاهی‌اش بر ابتلای به بیماری سرطان و نگرانی و وحشت از مجازات انقلابیون در تضعیف روحیه شاه مؤثر بودند و او را به فرار از کشور ترغیب کردند (رک به زونیس، ۱۳۷۰).

ضعف شخصیتی شاه و همچنین نفوذ امام خمینی^(ره) در ارتش و برخورد حکیمانه با آن در خنثی‌سازی ارتش بسیار مؤثر بود. امام برای مقابله با ارتش و ناکارآمدساختن آن از شیوه‌هایی بهره‌جست که پیروزی انقلاب و سقوط رژیم شاه را با کمترین هزینه و تلفات به‌ارمغان آورد. تغییر جو روانی ارتش به نفع انقلابیون از طریق پیام به ملت ایران به‌منظور ملاحظت و مهربانی با ارتش و برادران دینی خود و شعارهایی نظیر «به گفته امام خمینی، ارتش برادر ماست» و «ما به شما گل میدیم، شما به ما گلوله» و موارد دیگر از جمله سیاست‌های ایشان بود که ارتش را خلع سلاح کرد و به موضع انفعال کشاند (نفوذ امام خمینی^(ره) در ارتش و برخورد حکیمانه با آن). مجموع عوامل مذکور به خنثی‌سازی بدنه ارتش و ناکارآمدی آن در سرکوب مخالفان منجر شد.

شکاف فزاینده بین تقاضای مشارکت و عدم نهادمندی سیاسی و بروز انقلاب اسلامی

از دیدگاه تئوری توسعه نامتوازن، علت انقلاب، عقب‌ماندگی توسعه سیاسی و عدم نهادمندی سیاسی نسبت به توسعه شتابان اقتصادی - اجتماعی است. بین سال‌های ۴۳ تا ۵۳ کل درآمدهای نفتی ایران ۱۳ میلیارد دلار بود، ولی از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ به ۳۸ میلیارد دلار رسید. فقط در سال ۱۳۵۵ - به دلیل چهار برابر شدن قیمت نفت - درآمد حاصل از آن به ۲۰ میلیارد دلار رسید. علاوه بر اسراف‌کاری و فساد مالی، مقدار زیادی از این درآمدها به صورت وام‌های کم‌بهره به سرمایه‌گذاران خصوصی پرداخت می‌شد یا از طریق بودجه سالانه دولتی و اجرای برنامه‌های عمرانی سوم (۱۳۴۱-۱۳۴۶)، چهارم (۱۳۴۷-۱۳۵۱) و پنجم (۱۳۵۲-۱۳۵۶) به بخش‌های اقتصادی تزریق می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص ۵۲۵). در نتیجه این تزریق پول، بین سال‌های ۴۲ تا ۵۶ بیش از ۸۰۰ کیلومتر راه‌آهن ریل‌گذاری شد؛ تولید برق از نیم میلیارد به پانزده و نیم میلیارد کیلووات افزایش یافت؛ سدهای بزرگی مانند دزفول، کرج و منجیل احداث شد؛ بندرها توسعه یافت؛ حجم واردات ۴۰۰ درصد افزایش یافت؛ تعداد رادیو به چهار میلیون و تعداد تلویزیون از صدویست هزار به یک میلیون و هفت صد هزار دستگاه افزایش یافت؛ سینماها توسعه یافت؛ و بخش کشاورزی و بخش‌هایی مثل صنعت و معدن هم توسعه یافت. تمام این اقدامات در راستای توسعه بخش‌های زیربنایی کشور انجام شد. این اقدامات موجب رشد شاخص‌های اقتصادی مانند رشد تولید ناخالص ملی شد (آبراهامیان، ۱۳۸۹، صص ۵۲۵-۵۲۶)؛ به طوری که رشد سالانه تولید ناخالص ملی از ۸ درصد بین سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۹ به ۱۴ درصد در سال ۱۳۵۱ و به ۳۰ درصد در سال ۱۳۵۳ رسید که بیانگر رشد و توسعه‌ای چشم‌گیر است (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص ۲۵).

بدین ترتیب، اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی باعث تحولات اجتماعی نظیر افزایش جمعیت (به‌ویژه در مناطق شهری) و تشکیل چهار طبقه جمعیت شهری شد و از آنجا که مدارس جدید، امکانات بهداشتی و کارخانه‌های صنعتی جدید اغلب در شهرها متمرکز شده بود، توسعه اقتصادی در سال‌های ۴۲ تا ۵۶ موجب مهاجرت از روستا به شهرها و افزایش جمعیت شهری شد. به‌طور مثال در حالی که در سال ۱۳۴۵

تنها ۳۸ درصد از مردم در شهرهایی با بیش از ۵۰۰۰ نفر زندگی می‌کردند، در سال ۱۳۵۵ تقریباً ۴۸ درصد جمعیت کشور در این‌گونه شهرها ساکن بودند. در این دوره بخش‌های زیادی از جمعیت شهری به‌ویژه کارمندان، کارگران صنعتی و کارگران غیرماهر به‌سرعت افزایش یافتند. در اواسط دهه ۱۳۵۰، جمعیت شهری ایران شامل چهار طبقه اصلی می‌شد که هرکدام نیز شامل گروه‌های فرعی‌تر می‌شدند (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ص ۵۳۰).

در ادامه به‌طور خیلی خلاصه به هر یک از این گروه‌ها اشاره می‌کنیم: طبقه بالا: این طبقه شامل خانواده‌های پهلوی، خانواده‌های اشرافی، اشراف سرمایه‌داری، حدود ۲۰۰ سیاست‌مدار قدیمی، کارمندان عالی‌رتبه، افسران بلندپایه ارتش و همچنین سرمایه‌دارهای قدیمی و تعداد کمی سرمایه‌داران جدید بود که در مجموع کمتر از یک‌هزار نفر بودند.

طبقه متوسط مرفه: این طبقه نزدیک به یک‌میلیون خانواده بودند و از سه گروه کاملاً هم‌بسته تشکیل می‌شدند. گروه نخست، حدود نیم میلیون مغازه‌دار، بازرگان صاحب کارگاه و تاجر بازاری بودند. گروه دوم، سرمایه‌گذاران نسبتاً ثروتمندی بودند که بیرون از بازار سنتی شهر سرمایه‌گذاری کرده بودند و شامل فروشگاه‌های خیابانی، کارگاه‌های روستایی، کشتزارهای تجاری متوسط، کارخانه‌های شهری بزرگ و متوسط بودند. گروه سوم، روحانیون، طلبه‌ها، معلمان مکتب‌خانه‌ها، واعظان و مرثیه‌خوان‌ها بودند.

طبقه متوسط حقوق‌بگیر: این طبقه شامل این افراد بودند: کارمندان اداری، آموزگاران و دیگر کارکنان مدارس، مهندسان، مدیران، کارگران یقه‌سفید، و دانشجویان و دانش‌آموزان دبیرستانی و مدارس که در انتظار پیوستن به این طبقه بودند. برنامه‌های دهه ۴۰ شمار اعضای این طبقه را دوبرابر کرد. به عبارتی شمار اعضای این طبقه از ۳۱۰'۰۰۰ در ۱۳۳۵ به ۶۳۰'۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۵ افزایش یافت.

طبقه کارگر: که در بخش‌های مختلف کشاورزی و صنعت کار می‌کردند. شمار اعضای این طبقه از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ پنج برابر شد (آبراهامیان، ۱۳۸۹، صص ۳۰-۳۴).

این مجموعه تغییرات باعث افزایش تقاضای مشارکت مردم در قدرت و سیاست شد و در نتیجه مردم خواهان بیان دیدگاه‌ها، دخالت در تصمیم‌گیری، تحقق خواسته‌ها،

و نقد و نظارت بر قدرت شدند که چنین وضعیتی نیازمند توسعه سیاسی کارآمد برای پاسخگویی به تقاضاهای مردمی بود؛ ولی شاه به جای ایجاد پیوند بین طبقات جدید و حکومت و توسعه سیاسی هم‌زمان با توسعه اجتماعی و اقتصادی، به تقویت ارکان قدرت خود و تشدید سرکوب و سلطه پرداخت که در ادامه به این مسئله می‌پردازیم.

ارکان قدرت شاه شامل موارد زیر بود: نیروهای مسلح، منابع مالی (که شامل زمین‌های کشاورزی، درآمدهای نفتی، تجارت، و بنیاد پهلوی بود و تقویت این بخش‌ها در اولویت برنامه‌های شاه بود)، و دیوان‌سالاری گسترده برای حذف موانع بین دولت و مردم (مثل کوتاه‌کردن دست خوانین محلی، کدخدایان، و زمین‌داران از حکومت بر توده‌های روستایی).

برخی از اقدامات شاه برای افزایش سلطه و سرکوب که به افزایش نارضایتی مردم منجر شدند، عبارت‌اند از:

- افزایش شمار نفرات نظامی (شاه نظامیان را پشتیبان اصلی خود می‌دانست).

کماندوهای ویژه	گارد شاهنشاهی	ژاندارمری	نیروی دریایی	نیروی هوایی	نیروی زمینی	
۲۰۰۰	۲۰۰۰	۳۰۰۰	۷۵۰۰	۲۵۰۰۰	۱۸۰۰۰۰	سال ۴۲
۱۷۰۰۰	۸۰۰۰	۲۵۰۰۰	۱۰۰۰۰۰	۶۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	سال ۵۶

- افزایش بودجه ارتش از ۲۹۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۷/۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶.

- گسترش سازمان‌های امنیتی کشور؛ در سال ۱۳۵۶ ساواک ۵۳۰۰ مأمور تمام‌وقت و تعدادی جاسوس ناشناس داشت. ساواک چشم و گوش شاه و در مواقع ضروری مشت آهنین و بازوی رژیم پهلوی بود.

- تأسیس سازمان دوم (رکن ۲ ارتش) در ۱۳۴۲ به تقلید از اداره دوم فرانسه به منظور گردآوری اطلاعات سری نظامی و ایجاد هماهنگی بین ساواک و سازمان بازرسی شاهنشاهی. در سال ۱۳۵۵ شاه بزرگ‌ترین نیروی دریایی خلیج فارس، پیشرفته‌ترین

نیروی هوایی خاورمیانه و پنجمین نیروی نظامی جهان را در اختیار داشت (آبراهامیان، ۱۳۸۹، صص ۲۳۵-۲۴۰). دیوان‌سالاری، ارتش و حمایت مالی دربار سه ستون اصلی نگاه‌دارنده رژیم بود؛ ولی در سال ۱۳۵۳ شاه تصمیم گرفت ستون چهارمی - دولت تک‌حزبی - هم ایجاد کند. این حزب با نام حزب رستاخیز با انحلال دو حزب ایران نوین و ملیون ایجاد شد. مبنای این طرح، الگوبرداری از نظریه هانتینگتون برای جلب مشارکت مردمی و رسیدن به ثبات سیاسی بود. اهداف حزب این بود که حلقه پیوند میان مردم و دولت باشد، توان دولت را برای بسیج مردم افزایش دهد و خطرهای ناشی از عناصر اجتماعی احزاب مخالف را از بین ببرد. ولی آنچه حزب واقعاً به دنبال آن بود، تبدیل دیکتاتوری ازمدافنده به یک دولت فراگیر تک‌حزبی بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹، صص ۵۴۱ - ۵۴۲). در ادامه به برخی از اقدامات حزب اشاره می‌کنیم؛ اقداماتی که ضربه سنگینی بر بنیان رژیم پهلوی وارد کرد و خود شاه نیز در کتاب «پاسخ به تاریخ» به این اشتباه معترف است (پهلوی، ۱۳۵۹، ص ۳۰۵). حزب رستاخیز، شاه را رهبری سیاسی و معنوی معرفی می‌کرد و علما را مرتجعان قرون وسطایی می‌خواند؛ به جای تقویم اسلامی-مذهبی تاریخ شاهنشاهی را به کار برد؛ زنان را به نپوشیدن چادر در دانشگاه‌ها تشویق می‌کرد؛ همچنین دانشکده الهیات دانشگاه تهران را تشویق می‌کرد که سپاه دین را (که تازه تأسیس و تقلید از سپاه دانش بود) گسترش دهد و برای آموزش اسلام راستین به دهقانان، افراد بیشتری را به روستاها بفرستد (پهلوی، ۱۳۵۹، ص ۵۴۶). حزب رستاخیز حدود پنج میلیون نفر را در شعبه‌های محلی خود به عضویت درآورد و برای ثبت‌نام رأی‌دهندگان در انتخابات مجلس بیست و چهارم به اقدامات گسترده‌ای دست زد و در نهایت توانست هفت میلیون رأی‌دهنده را به پای صندوق‌های رأی بکشانند. حزب برای این که زودتر به اهداف خود برسد، پنج روزنامه به نام‌های «رستاخیز»، «رستاخیز کارگران»، «رستاخیز کشاورزان»، «رستاخیز جوان» و «اندیشه‌های رستاخیز» منتشر می‌کرد (پهلوی، ۱۳۵۹، ص ۵۴۴). مجلسی که اکثریت نمایندگان آن از حزب رستاخیز بودند، بدون توجه به شریعت، سن ازدواج را افزایش داد (سن ازدواج دختران از ۱۵ به ۱۸ و پسران از ۱۸ به ۲۰ افزایش یافت). حزب همچنین محدودیت‌هایی را برای چاپ کتاب‌های دینی و رسانه‌های گروهی و ارتباطات ایجاد کرد تا آن‌ها را نیز تحت سلطه

بگیرد (پهلوی، ۱۳۵۹، ص ۵۴۷). حزب شعبه‌هایی را در بازار ایجاد کرد و بسیاری از برنامه‌هایی را که انجام داد در راستای افزایش ابزارهای سلطه و سرکوب رژیم پهلوی بود. ابزارهای مورد استفاده حزب در رسیدن به اهدافش، بسیج مردم، به‌انحصار در آوردن حلقه‌های ارتباطی میان مردم و جامعه، تشدید نظارت بر کارمندان، کارگران، روستائیان و نفوذ روزافزون دولت در بازارهای سنتی و در میان مذهب‌بیون بود؛ ولی چنین اقدام‌هایی در نهایت زمینه‌های سقوط رژیم پهلوی را فراهم کرد (پهلوی، ۱۳۵۹، ص ۵۴۸).

علت شکست حزب رستاخیز پهلوی، بی‌توجهی به چندین اصل در نظریه هانتینگتون بود؛ حزب، این اصل نظریه هانتینگتون را نادیده گرفت که در عصر جدید جایی برای رژیم پادشاهی وجود ندارد و همچنین این اصل را نادیده گرفت که حزب صرفاً ابزاری حکومتی برای نظارت بر توده‌ها نیست، بلکه باید حلقه ارتباطی درخواست‌های مردم با دولت و دستورات دولت با مردم باشد. اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی - اجتماعی رژیم پهلوی باعث به‌وجود آمدن نیروهای اجتماعی جدیدی با آگاهی سیاسی زیاد و تقاضای مشارکتی روزافزون شد. این موضوع نیازمند ایجاد نهادهای سیاسی جدید و کارآمد، مثل مجلس، احزاب و رسانه‌های جمعی مستقل برای توسعه سیاسی بود، ولی شاه به‌جای توسعه سیاسی به اقداماتی برای افزایش قدرت و ابزار سلطه دست می‌زد. بنابراین می‌توان گفت: رشد شتابان توسعه اقتصادی و اجتماعی، و عدم توسعه سیاسی و افزایش شکاف بین این دو، و عدم پاسخگویی به نیازهای مشارکتی مردم و تشدید سلطه دولت بر طبقات متوسط حقوق‌بگیر و کارگران شهری و توده‌های روستایی، و نفوذ حساب‌شده دولت بر طبقات متوسط مرفه به‌ویژه بازاریان و نهادهای مذهبی، باعث افزایش نارضایتی مردم از حکومت و بحران مشروعیت و در نهایت فروپاشی رژیم پهلوی شد.

تأثیر روابط سلطه‌آمیز بین‌المللی بر سیاست حکومت وابسته پهلوی و بروز انقلاب اسلامی

سیاست خارجی کشورها مجموعه موضع‌گیری‌ها، اقدامات و تصمیماتی است که دولت‌های ملی در برابر یکدیگر و یا در برابر سازمان‌های بین‌المللی اتخاذ می‌کنند و

هدف اصلی آن‌ها، تأمین منافع دولت ملی به‌عنوان واحدی یکپارچه است (بشیریه، ۱۳۸۲، ص ۲۱۵). از نظر حفظ تأثیر وضعیت بین‌المللی از طریق سیاست خارجی بر دیگر کشورها دو نگرش مطرح است: یکی نگرش محافظه‌کارانه که هدفش حفظ وضع بین‌المللی موجود از هر لحاظ است و طبیعتاً دولت‌هایی که قدرت فراوانی در سطح بین‌المللی دارند، چنین نگرشی را ترجیح می‌دهند. دوم، نگرش انقلابی یا رادیکال است که در آن، سیاست خارجی وسیله‌ای برای تغییر در نظام بین‌المللی از جهت‌های مختلف است.

یکی از تبعات سیاست خارجی رادیکال و ضد وضع موجود، احتمال پیدایش نظام موازنه قواست که در آن، جمعی از دولت‌ها در مخالفت با دولت‌هایی دیگر هم‌دست می‌شوند. هدف این نظام ایجاد تعادل و موازنه قدرت به‌منظور تأمین منافع ملی در حداکثر ممکن است. نظام موازنه قدرت اشکال متفاوتی دارد. موازنه ساده (دوقطبی) قدرت - به‌نحوی که در دوران جنگ سرد میان آمریکا و اتحاد شوروی پدیدار شد - انعطاف‌پذیری را کاهش می‌دهد و موجب می‌شود که امنیت دولت‌ها به رقابت نظامی و سیاسی میان دو قطب اصلی وابسته شود و دولت‌های بی‌طرف به‌نحو فزاینده‌ای خود را در موقعیتی بیابند که باید به یکی از دو قطب بپیوندند (بشیریه، ۱۳۸۲، صص ۲۲۱-۲۲۲).

براین اساس اهداف کلی آمریکا در خاورمیانه در طی چهار دهه جنگ سرد، مقابله با تهدیدات شوروی، استمرار و ادامه جریان نفت از منطقه، و تأمین امنیت اسرائیل برای حفظ منابع حیاتی و تأمین منافع ملی بود. این اهداف تعیین‌کننده سیاست خارجی آمریکا - به‌عنوان کشوری سلطه‌گر - در قبال حکومت‌هایی سلطه‌پذیر مثل حکومت ایران بود (کدیور، ۱۳۷۲، صص ۱۵۴-۱۵۶). در این راستا به طرح مبانی تئوریک در سیاست خارجی برای تحلیل چگونگی تأثیر سیاست بین‌المللی آمریکا درخصوص انقلاب ۵۷ ایران می‌پردازیم.

داشتن روابط سلطه‌آمیز در حالت طبیعی برای دو طرف سودمند است و معمولاً کشور سلطه‌گر به کشور سلطه‌پذیر کمک‌های گوناگونی می‌کند: از جمله کمک اقتصادی مثل وام، کمک بلاعوض، مشاوره فنی، و مبادلات غیرمستقیم مانند سهمیه وارداتی و کمک جنسی؛ و نیز کمک امنیتی از جمله، آموزش، رابطه، و تجهیزات نظامی برای

نیروهای ارتش، پلیس و نیروی اطلاعاتی. همچنین کشور سلطه‌گر قراردادهای امنیتی، مانند پیمان‌ها، اتحادها و تعهد رسمی برای پشتیبانی از کشور سلطه‌پذیر برقرار می‌کند و غالباً به دخالت آشکار یا نهان در سیاست داخلی کشور سلطه‌پذیر هم می‌پردازد. در مقابل، کشور سلطه‌پذیر نیز به کشور سلطه‌گر خدماتی می‌دهد که امنیت کشور سلطه‌گر را بهبود بخشد. کشور سلطه‌پذیر امکان دارد موافقت کند که از سوی کشور سلطه‌گر در مقام پلیس منطقه خدمت کند؛ ممکن است به اجرای عملیات مشترک نظامی یا اطلاعاتی با کشور سلطه‌گر بپردازد و یا امکان دارد به دولت سلطه‌گر اجازه دهد پایگاه‌های نظامی یا گردآوری اطلاعات، در خاک کشور سلطه‌پذیر تأسیس کند (گازیوروسکی، ۱۳۷۳، صص ۴۴-۴۷). در چنین حالتی کشور سلطه‌پذیر عملاً استقلال خود را در بیرون از مرزهای ملی از دست می‌دهد و یا آن را درگرو حمایت کشور سلطه‌گر به دست می‌آورد و حکومت سلطه‌پذیر در اتخاذ تصمیمات حکومتی به حامی خود (دولت سلطه‌گر) وابسته می‌شود. در چنین حالتی وقتی در اثر تحولاتی، توازن داخلی و یا بین‌المللی برهم خورد و حاکمیت دولت سلطه‌پذیر دچار وضعیت بحرانی و انقلابی شود و کشور حامی (سلطه‌گر) نیز سیاست‌های حمایتی خود را تغییر دهد، نتیجه‌ای جز تردید در تصمیم‌گیری و فروپاشی دولت سلطه‌پذیر به وجود نخواهد آمد. امنیت ملی نظام‌های سیاسی با راه‌های گوناگون تأمین می‌شود. یکی از روش‌ها - به‌ویژه در دوران جنگ سرد - سرسپردگی یک حکومت به یکی از دو ابرقدرت جهانی (آمریکا و شوروی) بود. البته این روش برای حکومت‌هایی که پشتوانه مردمی ندارند، یکی از بهترین راه‌ها است؛ ولی به دلیل خصلت غیربومی، بسیار آسیب‌پذیر است. رژیم پهلوی نیز پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای بقای خود چنین روشی را اتخاذ کرد و تمام مقدرات کشور را دودستی تقدیم مستشاران نظامی - امنیتی آمریکایی کرد. حکومت پهلوی در مواقع بحرانی نیازمند سرعت عمل در تصمیم‌گیری و اجرا بود، ولی اطلاعات و تحلیل‌های غلط کشور حامی (آمریکا) از اوضاع داخلی ایران باعث تردید شاه در تصمیم‌گیری نهایی و در نهایت فروپاشی رژیم شد. سیاست‌های دوگانه سلطه‌آمیز آمریکا درباره ایران عصر پهلوی را از مصاحبه جیمی کارتر (رئیس‌جمهور وقت آمریکا) در ۱۳ نوامبر ۱۹۷۸ (دوشنبه ۲۲ آبان ۱۳۵۷) به راحتی می‌توان فهمید:

«ما چه در اظهارات عمومی خودم و چه در اظهارات سایروس ونس وزیر امور خارجه، این مسئله را روشن کردیم که از شاه و حکومت فعلی حمایت می‌کنیم و درعین حال اعلام می‌داریم که با تصمیمات اتخاذشده از سوی مردم ایران هیچ‌گونه مخالفتی نخواهیم کرد» (برژینسکی، ۱۳۶۲، ص ۴). با توجه به این جمله می‌توان گفت که سیاست سران آمریکا درباره حمایت از رژیم پهلوی دو وجه داشت: نخست جریانی که برژینسکی (مشاور امنیتی کارتر) در رأس آن قرار داشت و مدافع شیوه نظامی‌گری و سرکوب بود و دوم، جریانی که سایروس ونس (وزیر امور خارجه) آن را نمایندگی می‌کرد و بیشتر بر افزایش وجه دموکراتیک جو سیاسی ایران تأکید داشت. این دو جریان به‌طور هم‌زمان عمل می‌کردند و تناقض‌هایی در موضع‌گیری‌هایشان داشتند؛ در نتیجه شاه وابسته به آمریکا دچار تردید در تصمیم‌گیری شد.

برژینسکی در نوشته‌های خود بارها از این مسئله شکایت می‌کند که چرا متصدیان بلندپایه کاخ سفید به جای دادن امتیازات بیشتر به مخالفان با یک کودتای نظامی کار را یکسره نکردند. همچنین در گفت‌وگوها و ملاقات‌های خود با کارتر مسئله حمایت بی‌چون‌وچرا از شاه و تشویق او را برای دست‌زدن به اقدام قاطعانه علیه مخالفانش مورد تأکید بیشتری قرار می‌دهد. جناح مقابل این سیاست، مقامات وزارت خارجه و ویلیام سولیوان سفیر وزارت خارجه در ایران بودند. این دو جناح از یکدیگر درباره نحوه حمایت از رژیم پهلوی به‌تندی انتقاد می‌کنند. برژینسکی، سولیوان را به دست‌زدن به اقدامات خودسرانه در رابطه با تماس با مخالفان و اظهاراتش به شاه متهم می‌کند و سولیوان، برژینسکی را به درک نکردن واقعیات ایران متهم می‌کند (برژینسکی، ۱۳۶۲، صص ۷-۸). در ادامه به تشریح سیاست‌ها و رویکردهای متناقض آمریکا درباره رژیم پهلوی می‌پردازیم.

رویکردهای متناقض آمریکا درباره رژیم پهلوی

۱) منافع آمریکا درگرو همکاری با کشورهای دموکراتیک است و نباید از دیکتاتور حمایت شود. چنین رویکردی بیشتر در فضای دانشگاهی یا علمی و رسانه‌ای مطرح بود و در تصمیمات سیاست‌مداران چندان پررنگ نبود.

۲) انتقال قدرت به روش‌های دموکراتیک در رژیم شاه ضرورت دارد و از طریق

شورای نیابت از سلطنت می‌توان نماد خشن ایجادشده از رژیم پهلوی را بدون سقوط رژیم تعدیل کرد. به عبارت دیگر می‌توان رژیم پهلوی را با تعیین یک جانشین (ولیعهد) و ایجاد یک دوره انتقالی دو یا سه ساله حفظ کرد.

۳) با تشکیل دولت وحدت ملی و ائتلاف با مخالفان و یا از طریق سیاست سازش و تفاهم می‌توان از آشوب و خشونت و جریان‌های انقلابی جلوگیری کرد.

۴) حمایت از سیاست سرکوبگرانه. در این مورد سیاست‌مداران آمریکایی منتظر تصمیم و عمل نهایی شاه بودند که آیا توان مدیریت یک برنامه سرکوبگرانه را دارد یا نه؟
 ۵) مداخله نظامی مستقیم آمریکا برای سرکوب بحران و حمایت از شاه. سران آمریکا به دلایل زیر آمادگی پذیرفتن مسئولیت این مداخله را نداشتند: وضعیت جامعه آمریکا بعد از شکست در جنگ ویتنام؛ نگرانی از بهانه‌جویی‌های شوروی‌ها؛ فشارهای اقتصادی جنگ جدید؛ و قابل دفاع نبودن مداخله مستقیم نظامی آمریکا در ایران برای افکار عمومی آمریکا و سیاست‌مداران این کشور (برژینسکی، ۱۳۶۲، صص ۱-۱۲۸؛ حاضری، ۱۳۹۲).

بنابراین سیاست‌های آمریکا بین رویکرد دوم و سوم در نوسان بود. بدین معنا که آمریکا باید از رژیم تعدیل‌شده سلطنتی در ایران حمایت می‌کرد. ابلاغ این نظرات به شاه از سوی سولیوان سفیر آمریکا در ایران انجام می‌شد. ولی برژینسکی بر سولیوان خرده می‌گیرد که اخبار و پیام‌ها را به‌طور مبهم و بدون جدیت به شاه و حتی به مخالفان ابلاغ می‌کرد و این باعث بی‌اعتمادی شاه به آمریکا می‌شد. در کل، آمریکا سه پیشنهاد به شاه (برحسب اولویت عمل به آن‌ها) داد که عبارت بودند از: ۱- تشکیل دولت وحدت ملی؛ ۲- عقب‌نشینی و دادن امتیاز به مخالفان ولی تحت حکومت شاه. مثلاً حضور و مشارکت جبهه ملی در قدرت تا از این طریق وضعیت برای رفتن به سمت استراتژی شورای نیابت فراهم شود. ۳- در صورتی که دو استراتژی قبلی جواب ندادند از سیاست زور و سرکوب استفاده شود. در این اوضاع، رهبران جبهه ملی تنها در صورتی به شرکت در قدرت مایل بودند که شاه کشور را ترک کند و بختیار وارد عرصه قدرت شود؛ ولی چون با خروج شاه از کشور ارتش منفعل می‌شد و استراتژی کودتا ناکام می‌ماند، بدین منظور ژنرال هایزر به‌عنوان یک مقام ارشد نظامی برای سازمان‌دهی ارتش به ایران فرستاده شد تا در صورتی که استراتژی دولت وحدت ملی ناکام بماند،

از شیوه کودتا استفاده شود. براساس این موضوع، سیاستمداران آمریکایی معتقدند که همواره حامی رژیم پهلوی بوده‌اند؛ ولی در مقابل، محمدرضا شاه از عدم اقدام نظامی سران آمریکا انتقاد می‌کرد. در نهایت در کنفرانس گوادلوپ - که با شرکت سران چهار قدرت بزرگ غربی (آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان) در ۱۳ دی ماه ۱۳۵۷ تشکیل شده بود - آمریکا ضمن پذیرش این واقعیت که چاره‌ای جز خروج شاه از کشور وجود ندارد، از دولت بختیار حمایت کرد. پس از خروج شاه از کشور و ایجاد جو التهاب و پیروزی بین مردم ایران بازگشت امام در صدر اخبار قرار گرفت. در این وضعیت بختیار فرودگاه‌های ایران را بست و اعلام کرد که قادر به حفظ جان امام نیست. این موضوع باعث به وجود آمدن موج گسترده‌ای از مخالفت‌ها شد و در نهایت امام در ۱۲ بهمن ۵۷ به ایران بازگشت و با وجود این که بختیار دستور تشدید حکومت نظامی را داده بود، در بعدازظهر ۲۲ بهمن دفتر کارش را ترک کرد و مخفی شد (برژینسکی، ۱۳۶۲، صص ۱-۱۲۸). برژینسکی معتقد است که سقوط شاه مصیبت سیاسی کارتر بود (برژینسکی، ۱۳۶۲، صص ۱۲۸). ولی باید اوضاع مؤثر در تصمیم کاتر و عدم تمایل او در دست زدن به اقدامی خونین را در نظر داشت. چند عامل باعث عدم تمرکز سیاستمداران آمریکایی در برنامه‌های حمایتی از رژیم پهلوی شده بود که عبارت‌اند از:

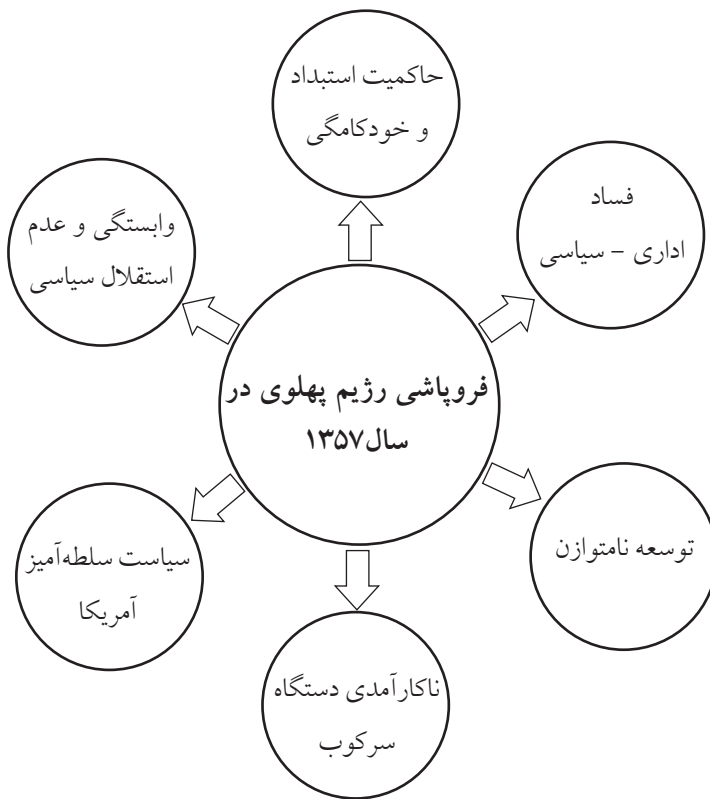
- محافل تصمیم‌گیر در آمریکا در اوضاع بحرانی ایران چند دل‌مشغولی داشتند. مثل: مذاکرات سالت بین شوروی و آمریکا در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی دربارهٔ مهار رقابت‌های تسلیحاتی و جلوگیری از جنگ احتمالی با موشک‌های دارای کلاهک اتمی؛ مذاکرات سران آمریکا با چین دربارهٔ جدایی چین از اتحاد شوروی؛ مذاکرات بین اعراب و اسرائیل و معاهدهٔ کمپ دیوید؛ شکست آمریکا در جنگ ویتنام و در نتیجه مخالفت کلی با بودجهٔ پیشنهادی کارتر برای جنگ.

- نادیده گرفتن یا درک نادرست از جریان بنیادگرایی اسلامی یا به عبارتی عملکرد دقیق و سریع و سنجیدهٔ رهبری جریان انقلابی و پیشی گرفتن سرعت جریان‌های انقلابی از دستگاه دیپلماسی، و همچنین ضعف اطلاعاتی و پیش‌بینی‌های غلط سازمان سیا مبنی بر تداوم حیات رژیم پهلوی موجب عملکرد ضعیف سران آمریکا و سقوط رژیم پهلوی شد (حاضری، ۱۳۹۲).

درباره تحلیل انقلاب ایران، فرضیه‌های مربوط به تئوری توطئه هم وجود دارد که بین سلطنت‌طلبان و مارکسیست‌ها طرفدار دارد. پیروان این نظریه، غرب و بالأخص آمریکا و انگلیس را به خالی کردن زیر پای شاه متهم می‌کنند (زیباکلام، ۱۳۷۵، صص ۲۳-۲۴). مارکسیست‌های ایرانی معتقدند: دخالت امپریالیسم آمریکا و توطئه‌چینی آن، انقلاب اسلامی را پدید آورد تا از تولد انقلاب کمونیستی و ظهور جنبش‌های کارگری جلوگیری کند (پزشکی، ۱۳۷۹، صص ۲۰-۲۱). محمدرضاشاه نیز معتقد بود: هرگز در سیاست غرب درباره ایران هیچ انسجامی فراتر از کوشش موفقیت‌آمیزی که برای نابودی من کردند، وجود نداشته‌است و پشتیبانی غرب از سلطنت من همیشه به‌نسبت نیاز آن‌ها به کنترل اعمال من، تنظیم می‌شده‌است و غرب که مرا مسئول گران‌شدن قیمت نفت در اوپک می‌دانست و بازارهای خود را درخطر می‌دید، رژیم پهلوی را سرنگون کرد تا جلوی به‌وجودآمدن ژاپن دومی را بگیرد (پهلوی، ۱۳۵۹، صص ۴۳۰)؛ ولی هیچ‌یک از معتقدان به فرضیه توطئه برای اثبات نظراتشان دلیل و شاهدهی عرضه نمی‌کنند و پیش‌فرض‌هایشان بی‌پایه‌و‌اساس است و به‌نظر می‌رسد که توهم توطئه یک مسئله عمیق روان‌شناسی اجتماعی باشد (زیباکلام، ۱۳۷۵، صص ۲۵-۲۶).

مدل نظری تبیین سیاسی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

براساس تئوری‌های سیاسی بروز انقلاب و تحلیل تاریخی‌ای که از فروپاشی رژیم پهلوی به‌عمل آمد؛ می‌توان الگوی نظری زیر را برای تبیین سیاسی انقلاب اسلامی ارائه داد.



نتیجه‌گیری

با توجه به متغیرهای بررسی‌شده در دو سطح ملی و فراملی، در تحلیل علل فروپاشی رژیم پهلوی و تبیین سیاسی انقلاب اسلامی به نکته‌های زیر می‌توان اشاره کرد: استبدادی‌بودن دستگاه حاکم و فقدان آزادی؛ مبنی بر این‌که حوزه اختیارات شاه هر سه جنبه قانون‌گذاری، اجرایی، و قضایی را دربرمی‌گرفت و دستگیری، محاکمه و مجازات افراد با قانون خودساخته دستگاه سرکوب یا حتی بدون آن انجام می‌شد و قدرت سیاسی به‌طور کامل در دست یک فرد متمرکز شده بود که اجازه فعالیت به منتقدان و مخالفان را نمی‌داد. به این عامل می‌توان به‌عنوان مهم‌ترین عامل فروپاشی رژیم پهلوی توجه کرد. فساد اداری و سیاسی دستگاه پهلوی نیز در سقوط آن بسیار مؤثر بود: شبکه‌ای وسیع و به‌هم‌پیوسته از خانواده‌های سلطنتی که معمولاً هزارفامیل

نامیده می‌شوند و روابط خویشاوندی در آن‌ها جایگاه ویژه‌ای داشت و از مزایای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بهره‌مند بودند، سمبل این فساد بودند.

تأثیر سیاست‌های دوگانه مجریان بلندپایه کاخ سفید نیز در فروپاشی رژیم پهلوی غیرقابل‌انکار است. تناقض در تصمیم و عملکرد مقام‌های آمریکایی، موجب بلا تکلیفی شاه در اتخاذ تصمیم درست شد. همچنین ناکارآمدی و خنثی‌سازی ارتش، باعث فروپاشی ارتش و در نهایت رژیم پهلوی شد. علت این ناکارآمدی و فروپاشی ارتش موارد زیر بود: ساختار متمرکز ارتش؛ عدم کادرسازی مناسب برای آن؛ نداشتن آموزش مناسب برای مقابله با انقلاب؛ سوءاستفاده سران ارتش، تأثیر سیاست‌های دوگانه آمریکا بر ارتش؛ ضعف شخصیتی شاه و همچنین نفوذ امام در ارتش و برخورد حکیمانه با آن.

اجرای برنامه‌های نوسازی شاه موجب به‌وجود آمدن نیروهای اجتماعی جدید با آگاهی سیاسی - اجتماعی زیاد از جمله روشنفکران، استادان، معلمان، دانشجویان، متخصصان، سرمایه‌داران، کارگران مدرن و بوروکرات‌ها شد. این گروه‌ها تقاضای فزاینده‌ای برای مشارکت سیاسی و بیان دیدگاه‌هایشان، دخالت در تصمیم‌گیری، تحقق خواسته‌هایشان، و نقد و نظارت بر قدرت داشتند. عملکرد این گروه‌ها نیز در فروپاشی رژیم پهلوی بسیار مؤثر بود. رژیم شاه به‌جای پاسخگویی به تقاضاهای مشارکت مردم در قدرت، به تقویت و تشدید پایه‌های قدرت و سرکوب مردم پرداخت. تداوم این وضعیت باعث شکاف بین تقاضای مشارکت سیاسی و نهادمندی سیاسی و افزایش نارضایتی و بحران مشروعیت و در نهایت انقلاب شد.

منابع

کتاب

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۹). *ایران بین دو انقلاب*. (احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، مترجمان). تهران: نی.
- برژینسکی، زیگنیوف. (۱۳۶۲). *اسرار سقوط شاه و گروگان‌گیری*. (حمید احمدی، مترجم). تهران: جامی.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۲). *آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی*. تهران: نگاه معاصر.
- پزشکی، محمد. (۱۳۷۹). *انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن*. قم: دفتر نشر و پخش معارف.
- پناهی، محمدحسین. (۱۳۹۱). *نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرآیند و پیامدها*. تهران: انتشارات سمت.
- پهلوی، محمدرضا. (۱۳۵۹). *پاسخ به تاریخ*. (حسین ابوترابیان، مترجم). تهران: زریاب.
- جانسون، چالمرز. (۱۳۶۳). *تحول انقلابی: بررسی نظری پدیده انقلاب*. (حمید الیاسی، مترجم). تهران: امیرکبیر.
- حاضری، علی محمد. (۱۳۸۸). *بررسی تحلیلی مطالعات انقلاب اسلامی*. تهران: چاپ و نشر عروج.
- حبیبی، نادر. (۱۳۷۵). *فساد اداری (عوامل مؤثر و روش‌های مبارزه)*. تهران: انتشارات وثقی.
- درویشی سه‌تلانی، فرهاد. (۱۳۷۷). *تجزیه و تحلیل امنیتی فروپاشی رژیم شاه در ایران*. تهران: شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، نشر هماهنگ.
- ربیعی، علی. (۱۳۸۳). *زنده باد فساد: جامعه‌شناسی سیاسی فساد در دولت‌های جهان سوم*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- زونیس، ماروین. (۱۳۷۰). *شکست شاهانه: روانشناسی شخصیت شاه*. (عباس مخبر، مترجم). تهران: طرح نو.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۷۵). *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی*. تهران: روزنه.
- شکاری، عبدالقیوم. (۱۳۷۹). *نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- شهابی، هوشنگ؛ لینز، خوان. (۱۳۸۰). *نظام‌های سلطانی*. (منوچهر صبوری، مترجم). تهران: نشر شیرازه.
- عباس‌زادگان، سیدمحمد. (۱۳۸۳). *فساد اداری*. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- فوران، جان. (۱۳۹۲). *مقاومت شکننده*. (احمد تدین، مترجم). تهران: مؤسسه رسا.
- قاضی مرادی، حسن. (۱۳۸۰). *استبداد در ایران*. تهران: نشر اختران.
- کدیور، جمیله. (۱۳۷۲). *رویارویی؛ انقلاب اسلامی ایران و آمریکا*. تهران: انتشارات اطلاعات.
- گازیوروسکی، مارک. (۱۳۷۳). *سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران*. (جمشید زنگنه، مترجم). تهران: مؤسسه رسا.
- *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*. (۱۳۸۷). (جک گلدستون، ویراستار). (محمدتقی دلفروز، مترجم). انتشارات کویر.
- هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۵). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. (محسن ثلاثی، مترجم). تهران: نشر علم.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۲). *استبداد، دموکراسی و نهضت ملی*. تهران: نشر مرکز.

مقالات

- حاضری، علی محمد. (۱۳۹۲). «جزوه بررسی تبیین‌های انقلاب اسلامی». منتشر نشده.
- حجاریان، سعید. (۱۳۷۴). «ساخت اقتدار "سلطانی"، آسیب‌پذیری‌ها و بدیل‌ها». *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۹۱ و ۹۲.
- خرمشاد، محمدباقر. (۱۳۸۳). «بازتاب انقلاب اسلامی در نظریه‌های انقلاب: تولد و شکل‌گیری نسل چهارم ثنوری‌های انقلاب». *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۵، شماره ۳.
- عباسی، ابراهیم. (۱۳۹۵). «ساخت سیاسی و توسعه در دولت پهلوی براساس یادداشت‌های روزانه امیر اسدالله علم». *پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی*، سال هفتم، شماره ۲۹.
- علمداری، کاظم. (۱۳۷۷). «حامی پروری، مشخصه قدرت سیاسی». *ایران فردا*، شماره ۴۴.
- معمار، رحمت‌الله. (۱۳۸۸). «طرح الگویی عام برای تبیین قدرت‌محور از انقلاب‌ها». *دانشنامه علوم اجتماعی تربیت مدرس*، شماره ۲.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۴). «اقتصاد سیاسی کشورهای صادرکننده نفت». (علیرضا طیب، مترجم). *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره‌های ۹۵-۹۶.